

نقد علمی و نقد هنری

اندیشه علمی مطلق است بدین معنی که تابع سیره و ذوق و تمایل متفکر نیست و با قضا و محیطها یا به زاده‌ها و تیره‌ها ارتباط ندارد. اندیشه مستدل و منتج با کیفیتی یکسان و هم‌آهنگ برای افراد دست می‌دهد و از این نظر است که تاریخ علم عمومی بوده و در واقع بملت خاصی تعلق نمی‌گیرد. تاریخ دانشمندان جز تاریخ علم است هر دانشمندی به نژادی خاص و به کشوری مخصوص متعلق است در حالی که علم از این استثنایات فارغ و آزاد است.

اندیشه یا حس هنری چنین نیست و نه تنها در ملل مختلف و نژادهای گوناگون متفاوت است بلکه در افراد نیز مختلف و گونه‌بگونه است. در حس هنری که آفریننده هنر و مبین اندیشه هنرمند است متفکر با مشترکات اندیشه گذشتگان می‌اندیشد. دردها و شادیه‌ها و کامیابیه‌ها و نا کامی‌های او همه موروث آفات زندگی در گذشتگان است. چنین اندیشه‌ای نمیتواند مطلق و آزاد باشد. تاریخ هنر با تاریخ هنرمندان هم عرض و در آمیخته است. تاریخ ادبیات ایران تاریخ نویسندگان و گویندگان زبان فارسی است تاریخ مذاهب و ادیان تاریخ نژادها و تیره‌ها و ملل و اقوام است. تاریخ موسیقی یا تاریخ پیکر تراشی و معماری تاریخ زندگانی و شادیه‌ها و غم‌های زندگی است. سوز و بهاز مولوی و تمنی و طلب حافظ را ایرانیان می‌فهمند و این ناله‌ها جز بگوش پارسی‌زبانان آشنا نیست. خیمخانه و می‌کده و ساقی بزبانهای دیگر جز پارسی ترجمه میشوند و هر یک این الفاظ حاصل و ثمره یک عمر کوشش و کوشش و نتیجه یک دوران تکاپو و جستجو است.

هر لفظی، هر جمله‌ای، هر اندیشه‌ای نزد گویندگان یک زمان نماینده قرون و اعصار زندگانی گذشتگان است چنین اموری که از آنها گاهی به هنر و ادبیات و زمانی بر حسب ملیت مسائل مورد نظر به فلسفه تعبیر میشود. نزد اقوام و ملل و طوائف مختلف متفاوت و گوناگون است. ملیت ایران را سوزهای

مولوی و هراسهای خیام و ناله‌های حافظ و بحثهای فلسفی ذکر برای رازی و فارابی و ابوعلی و خواجه نصیر بهتر تعریف می‌کند تا تحقیقات علمی آنان. کارهای علمی خیام دنباله تحقیقات یونانیان با تمام شایستگی و ارزندگی آنها باندازه یکی از رباعیات او در ترازی سنجش قدر آثار اعتبار ندارد.

چنین است که در نتیجه عمری تکاپو و جستجو هر قومی روشی انتخاب و برای وصول به سر منزل مقصود راهی اختیار می‌کند در سایه روشن عمر گذران خصوصاً دقایقی که دور از نظر و پوشیده و مستور می‌گذرد حاصل و نمر جستجوها و بی‌گرددی رموز و غوامض غالباً بالقضی مانوس و گاهی با کلماتی نوظهور بیان میشود و سخنانه و میکده و ساقی و قضا و قدر و سر نوشت و خمار صد شبه و شرابخانه پیدا میشود. هر يك این الفاظ بمانندی فردی از اجتماع تاریخ حاصل خود را در بردارد و همچنانکه از تاریخ قومی جز در مورد افرادی بخصوص ذکر می‌آید دیگران نمیشود برای این الفاظ نیز تاریخ منجز و روشنی در دست نیست حدیث آنها در تاریکی زمانهای گذشته پوشیده و مخفی است.

بزرگم برخی از فلاسفه روش علمی برای تحقیق مسائل هنری و فلسفی معتبر است و میتوان این قبیل مسائل را همچون يك مسئله علمی طرح کرد و با همان روش بی‌چوئی علمی در آنها بمطالعه و تحقیق پرداخت.

این مدعی گر چه بظاهر درست نماید سه خطه ای نیست تحقیق در مسائل هنری یا فلسفی اگر منظور در یافتن زمان طرح مسئله و بیشترت و تغییرات آن در طول زمان باشد مسئله ای علمی محسوب میشود و همچنانکه مسائل تاریخی طرح و تحقیق میشود در آنها نیز میتوان مطالعه کرد اما اگر مقصود طرح مسئله ای فلسفی یا هنری است روش علمی و حتی بیان علمی در این مسائل ناتوان و توجیه و تعلیل بطریقه علمی نایب است.

تاریخ فلسفه و ادیان نشان می‌دهد که اقوام و ملل گذشته در این مسائل یکسان نیاید پیشیده و حتی هم آهنگ بطرح مسئله ای نبردخته اند مسئله خلق و تکوین در اندیشه یونانی و هندی یکسان طرح و حل نشده است مذهب اصالت وجود که تازگیها در فلسفه غربی ساز شده است در شرق مسئله ای قدیمی است و انگهی مراد از اصالت وجود نزد فیلسوف غربی معاصر بدان معنی نیست که فیلسوفان قدیم ایرانی و هندی مراد می‌کردند در اینجا برای توضیح مقال بذکر بحثی که سال پیش با دانشمندی پیش آمد اشاره میشود. این باستان شناس که تاریخ گذشته برای او در خاکهای تیره جاندار و زنده جلوه گر

میشد مدعی بود که هنر شرق در برابر هنر یونانیان قدیم بی ارزش بوده و فی المثل مانند آثار طفلی که تازه بکاغذ و قلم آشنا شده باشد مجسمه‌های هندی چینی در برابر زیبایی مجسمه‌های یونانی مانند هیاکلی ناموزون و نفرت‌انگیز جلوه گر میشود اگر موضوع همانند مسئله‌ای علمی مطرح و قواعد پرسپکتیو و اندام شناسی هنری رعایت شود حق همین است که گفته شد. اما از نظر تاریخ هنر یونانی و هنر چینی طرح مسئله بدین صورت بقول منطقیون قیاس مع الفارق است. یونانی زیبایی را در تناسب اندام دیده و بسبب آن اندیشه مثبت علمی رعایت نسب هندسی و قواعد پرسپکتیو را در مد نظر داشته است. در حالی که چینی بیکر بود را بمنظور نمایش اندیشه مخفی «نیروانا» و حال «فراغت مطلق» که بایستی به فیلسوف دست دهد برپا میکرد نه چنان است که بیکر تراش چینی از ساختن مجسمه‌ای از زن زیبا با لطف و تناسب خاطر پسند ناتوان بود بلکه غرض او در نمایاندن «جهان نامرئی اندیشه‌ها و جانها» بوده و در راهی سیر کرده که یونانی هنرمند به آن عنایتی نداشت. نقد هنری در این مورد بذحکام ثابت علمی میسر نیست و نتیجه‌ای که ازین راه حاصل میشود مخدوش و شاید بسیار ساده‌دلانه باشد.

در اردیبهشت امسال در مهمانی سفارت کبیری ایتالیا در ضمن صحبت و گفتگو این مسئله پیش آمد که چرا موسیقی و معماری نسبت به سایر هنرها زودتر تکامل یافته و تنوع در آن نهایی المثل از ادبیات و نقاشی کمتر است. نویسنده سطور چنین می‌پندارد که در این دو هنر گرایش علمی بیش از سایر هنرهاست. در موسیقی از دیر باز نسبت گامهای موزون شناخته شده و در معماری بکار بستن قواعد هندسی در نسب و ابعاد قوانینی متبع بدست داده بود در حالی که فی المثل در نقاشی هنر مجرد باقی میماند و هنرمند از اشکال و صورت و رنگها مدد می‌گیرد. روشن است که در چنین امری ذوق فردی و مشخص هنرمند میدان عملی و سبقت در اختیار دارد و میتواند بر حسب حال و مقام تصرفات مختلف در اثر هنری بکار بندد. بطور خلاصه میتوان گفت که در مسائل علمی ما مثل دانشمندان دیگر و در گذشته‌نگار فکری کنیم در صورتیکه در امور ذوقی و هنری ما با هنرمندان و در گذشته‌نگار حس می‌کنیم یا بهتر بگوییم با آنان زیست می‌کنیم. حاصل رنجها و شادیاها و کامیابیها و ناکامیهای آنان در ما باقیمانده است. رسوم و آداب و سیره و عادات آنان ما را ساخته و پرداخته است. فرهنگ (Culture) گذشته‌نگار خون ما را رنگین و سنگین ساخته و به فیض آن است که از دیگران ممتاز و مشخص شده ایم. قبول تمدن جدید مادی و علمی آداب و رسوم ملی را تغییر نمیدهد.

ژاپنی که قریب سه قرن است تمدن مادی جدید را استخدام کرد. هنر و ادبیات ملی خود را حفظ کرده است. در واقع اگر هم میخواست که آنها را از دست داده و ادبیات اروپائی اختیار کند ممکن نبود.

علم و هنر هر دو محصول و زائیده ذهن بشری است و همان اندیشه‌ای که به بحث و تدقیق علمی می‌پردازد خلاق آثار هنری و ادبی می‌باشد. از این نظر ظاهر فعالیت درونی انسانی به این دو امر محصور می‌گردد اما چنین نیست. گاهی فکر بر خود معطوف شده و در کیفیت پیدایش آثار فعالیت خود غور می‌کند با آنکه بزعم بعضی از متفکرین چنین تدقیقی منتج و مفید نیست و اندواید و ادعا مطرح مسئله محسوس و مشهود است. چنین مسائلی رؤس اصلی فلسفه محسوب میشود. و با آنکه حاصل فعالیت اندیشه یا تمام مظاهر گوناگون درخور فهم همگان است و کم و بیش مردمان را در آنها توافق و هم نظری موجود، اما در مسائل فلسفی مکاتب مختلف و متغایر و شاید به تعداد نفوس مردم وجود دارد. این مطلب خود خاصه ذهن و اندیشه آدمی است که بر خود شوریده و در این عصیان و انقلاب قالب اندیشه‌های کهن را درمی‌شکند و طرحی نو درمی‌اندازد. راز ترقی و تکامل در همین گوناگونی و تجدید است. ولی در همه این احوال طرح زمینه ثابت باقی میماند و فقط شاید رنگ آمیزی منظره و پرده نو به نو میشود. در ادبیات و اشعار فارسی با سبکهای مختلف مواجهیم اما باها اختلاقی که درین سبکها مشهود است قالبها و موازین و ترکیبات و تالیفات لفظی به سیاق معینی قوام میگیرد که امتیاز و تشخیص ادبیات اصیل فارسی بر همین مبانی استوار است. این نکته در ترجمه‌هایی که از آثار خارجی بعمل میآید بهتر محسوس و بارز است و آن ترجمه‌ای که با روح زبان موافقت و یادستور زبان فارسی هم آهنگتر است دلنشین تر و خوشایندتر بنظر میرسد. ممکن است شاعری انگلیسی از مضامین شعری اسپانیولی و اچیاننا نظر اندازد ادبی و هنری اسپانیا متأثر و ملهم گردد اما شعر او شعر انگلیسی خواهد بود. قطعات آنارادبی زبان فرانسه که در مورد و زمینه آنارباستانی یونان و روم و میتو لوژی کلاسیک این اقوام سروده شده است موید این معنی است.

طرح مسئله‌ای علمی فارغ از داستان بیان و گفتگوست و چون نیک بنگریم علامات و نشانه‌های علمی که کمابیش بین المللی و عمومی است در بیسان این مسائل از هر زبانی گویند و در ادای مقصود توانا تر است.

اما بیان حسی مجرد و توضیح احساسی هنری در هر زبانی متغیر و حتی میتوان گفت متنوع است. لاجرم با استعاره و تشبیل و مجاز و تشبیه حاجت می‌آید

و گوینده‌ای در بیان ماجری قادرتر است که رازبهم پیوستن لفظ و معنی
منطوق و مفهوم را آگاهتر باشد. در این دو بیت:

دردی است درد عشق که گفتن نمیتوان

وین درد دیگری که نهفتن نمی توان

یا:

درد دل ما نهفتنی نیست

وین درد بتر که گفتنی نیست

بک مضمون مراد شده است اما آنجا که در بیت اول شاعر نهفتن را
دردناک از گفتن مینداند و دوم خموشی اجباری را در مورد دردی آشکار
و هویدا گرانتر می‌باید و این تعبیر از آن دیگر محسوستر است و انگهی در بیت
دوم شاعر بطور پوشیده و مضمیر عشق را مراد میکند و این برده لطیف ابهام
در ذکر ناکردن طبیعت درد، شعر را دلنشین‌تر ساخته است خصوصاً که بلفظ
اندک معنی بسیار مراد شده و بهر تقدیر شعر دوم بزبان محاوره و گفتگو ست
نه چون شعر اول بزبانی نامانوس.

از این مختصر چنین برمی آید که اندیشه علمی مطلق و عمومی است
یعنی بدون وحس متفکر یا بزبان پسان دانشمند ارتباطی ندارد هر امری
حادث که مورد مذاقه و تحقیق قرار گیرد با تحلیل و تجزیه با موری ساده
بخش می‌گردد که با علائم و نشانه‌هایی تقریباً بین‌المللی نموده میشود و تالیف
این امور ساده که می‌توان آن‌ها را اجزاء مشکله امر مورد مطالعه نامید کیفیت
بروز و ظهور این بدیده را روشن می‌سازد.

شاید دانشمندی یا زبانی ساده علم این تحقیق را بپردازد ولی
لامحاله اگر بزبان علائم و نشانه‌ها مراجعه کنیم بیان روشن و فصیح این بک
باتوضیح بیچیده و مشکل آن دیگری معادل و هم‌ارز. جلوه گر خواهد شد
تحلیل احکام و قضایای علمی در هر زبان یکسان صورت می‌گیرد و بر گشت
یا ترجمه آنها بزبان علائم و نشانه‌ها که بعضی از مصنفین از آن به‌اوراء زبان
Medolanguage تعبیر می‌کنند خود علمی است که با منطق
برادران توامان و به علم دلاک و نشانه‌ها یا Le mantione
معروف است و نقد علمی بر سیاق و رویه این میزان و سنجش صورت
می‌پذیرد.

در مورد هنر و بخصوص ادبیات امر بدین سادگی نیست چه نخست دریافت هنری بالاصاله تالیفی است نه تحلیلی! در معنی و مستفاد این بیت:

همه کس طالب باز است چه هوشیار چه مست

همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کنشت

اجزاء جمله‌ها با افراد معانی مستقلی ندارد و مفهوم و مدلول شعر یکجا جلوه گر میشود و مجاز و استعاره‌ای که در آن بکار رفته فی‌المثل کنشت را محفل ره گمگردگان وادی حقیقت و در هر و آن طریق ضلالت قلمداد کرده است و معنی کلی شعر با استماع آن یکمرتبه و یکجا بخاطر خطوطی که بعدی که اگر مستمع معنی صحیح کنشت را نیز نداند مقابله آن با مسجد مدد کار قصد شاعر در بیان مدعی اوست.

در مرحله دوم ابهام و غموضی است که خواه ناخواه در اثر هنری وجود دارد چه اگر امری روشن و منجز بدین عرضه شود ناچار کیفیت تجزیه و تحلیل آن دست کم بصورت نظری شناخته است و روش علمی میتواند با سانی تصویری مطابق با واقع از آن در ذهن ترسیم کند. بهترین شاهد این مدعی تصاویری است که نقاشان مختلف از یک منظره ترسیم می‌کنند که اگر هم نقطه نظر برای دو نقاش یکسان باشد تا بلوهای آنها متغایر خواهد بود حتی اگر یک نقاش در دو روز مختلف از یک شخصی یا یک منظره دو تصویر از نقطه منظر مشترک ترسیم کند یکسان نخواهد بود. نقاشان معاصر که با ترسیم بر تیره دو گانه یک شخص در یک تابلو بر می‌خیزند به معنای جبر این تقیبه‌های هنری است که به چنین کوششی بظاهر دیوانه و اوردست می‌بازند و نیم‌رخ مدلل خود را به نحوی در بر تیره تمام صورت او می‌گنجانند.

در مرحله سوم کیفیت اثر هنری در برابر مطلق بودن اثر علمی است. چنانکه اشاره شد در استنباط و استنتاج آثار علمی کیفیت حال و مقام دانشمند در نتیجه موثر نیست و فی‌البتل دودانشمند فیزیک در تجربه‌های راجع به تخلیه الکتریکی از گازهای رقیق بیک نتیجه و یک سلسله فرمولها و اعداد متشابه می‌رسند در صورتیکه در اثر هنری چنین نیست و کیفیات نفسانی هنرمند و معتقدات و آداب علمی و سنن اجتماعی او اثر او را از اثر هنرمند دیگری که به همان کار پرداخته است بکلی متمایز و مشخص می‌سازد.

از این جاست که نقد هنری شیوه و روش خاصی دارد که با نقد علمی هم آهنگی و یکسانی نمیتواند داشته باشد.

در نقد علمی اثر دانشمند به نفسه مورد بحث و فحوی است بقسمی که شاید احتیاجی به معرفت در احوال و کیفیات زندگی او نیست و حتی در نقد اثری علمی میتوان بدون اشاره به نام دانشمند محقق، به انتقاد پرداخت. مادامیکه از نقد آثار هنری اطلاع به هوبت هنرمند و کیفیات نفسانی و سوابق زندگی او و سوانح و حوادث ایام او ضروری است. دیده شده است که با تحلیل آثار هنری شاعری تصویری خیالی از او میتوان درست کرد که با واقع نفس الامر بکلی مغایر باشد.

موریس بارس Maurice Barres نویسنده فرانسوی که در ایام جوانی فرد پرست Individualiste بود با گذشت ایام و سپری شدن دوران جوانی در یختگی کهولت به یک نوع ملت پرستی Nationalisme غالبه گرفتار آمد که آثار دوره آخر عمر او را بکلی با آثار جوانی او متمایز و متغایر میسازد کسیکه در جوانی ژان ژاک روسو را میستورده حسی که او را «من دیگر خود می پنداشته» Mon autre Moi-Même در دوران ناسیونالیسم خود را در گذشتگان غرق میکرد و حاصل و نتیجه و سرآمد زندگی آنرا در خود می جست.

چنانکه در این دوران خود را «من دیگر» گذشتگان میدید.

خلق یک اثر هنری غالباً حاصل تذکر و یاد بود حسی گذشته است که با تجدید خاطرات حس مرده را جان میدهد و ایامی که در این میان گذشته است با احساسات و عواطف دیگری همراه بوده است که این یاد و حس مرده را دگر گونه عرضه می کند شاید بتوان گفت که حسی دیگر که تازه و جدید است به هنرمند دست میدهد و ذهن نقش پذیر او در این میان رنگ گذشته را بروی حس نو میزند و منظره بدیع و نو ظهوری ایجاد می کند. در مقال دیگری^{۱۰} این مطلب گسترده تر بیان شده است و اینجا بهمین اشاره مجمل قناعت میشود.

نقد هنری از این نظر بکلی از انتقاد علمی ممتاز و جداست. در نقد اثر هنری هنرمند و کیفیات احساس و دیده او بایستی شناخته باشد و بدون عنایت و توجه باین نکات انتقاد هنری نارسا و نتیجه آن بی ارزش و نابسامان است

۱۰ (تأثیر علوم و ادبیات و هنر) بحث در کنگره آزادی فرهنگ در تهران ۱۳۳۶ رجوع به مجله دانشکده ادبیات

در ادبیات زبان فارسی از این نظر نقد هنری صورت نگرفته است چه زندگانی و سوانح ایام بسیاری از نویسندگان و سراینندگان زبان پارسی ناشناخته است.

اگر از برخی سرآمدان هنر صرف نظر شود تاریخ دیگر هنرمندان در ظلمت ناآگاهی پوشیده و مستور است حتی تاریخ ولادت و فوت آنان نیز بدرستی معلوم نیست.

بدبختانه تحقیقات ادبی و مقالاتی که در این باره منتشر میشود غالباً منحصر بجدال محققین در باره سال تولد یا وفات فلان گوینده شهیر است و اگر هم مقالاتی راجع بارزش اثر شاعر یا نویسنده ای منتشر شود بعلمت فقدان مدارک و اسناد لازم غالباً بمجامله و خوش آمد گوئی منحصر میگردد و اگر تذکره شعرا یا نویسندگان را از مؤلفین مختلف مطالعه کنیم همه بنده کسر محامد شاعر و قدرت او در سخن و توانائی او در بیان قناعت می کنند و اشاره ای بزندگان و خصوصیات احوال او نیست.

حافظ در نظر برخی شاعری آسمانی و لسان الغیب و نزد بعضی دیگر هرزه گرد و هرزه در آئی بیش نیست و حقیقت احوال بهر تقدیر پوشیده است شک نیست که با ملاحظه دیوان اشعار سراینندگان قدرت هر یک کم یا زیاد بدست می آید و فی المثل روانی و زیبایی غزلیات سعدی و لطافت و دقت الفاظ و بلندی معانی در اشعار حافظ نسبت به دیگران محسوس و مسلم است اما نقد ادبی به این نتیجه ساده منحصر نیست نکته های باریک دیگری هست که در تمام این احوال نگفته باقی می ماند.

رتال جامع علوم انسانی

روشن است که قبول عامه خود دلیلی بر قدرت گوینده و نزدیکی زیست او با قاطبه مردم است و الا رواج اشعار حافظ نزد خواص و عوام دلیلی دیگر ندارد.

قطعاً حافظ زندگانی بسیار آشفته (از نظر مادی و خصوصاً روحی) داشته است تا چنین باسوز و سازها و التها بها و عطشهای روح آدمی آشناست ولی تفرس و حدس در این مورد کافی نیست و کلیات امر مشکل مخصوصاً این مورد را کفایت نمی کند.

چون از گویندگان و سراینندگان و هنرمندان گذشته بعلمت کمبود مدارک

و اسناد در گذریم دوران هنر و ادبیات معاصر میرسد که کم و بیش بکیفیات تحول و تجدد در آنها آگاهییم و زندگی بوجد آوردندگان آنها را میشناسیم این جاست که نقد هنری بایستی انجام گیرد و در مورد هر یک از آنان قضاوتی بسزا و درخور و حکمی شایسته و مناسب صورت پذیرد.

بزرگترین خدمتی که در این زمینه ممکن است انجام داد تدوین تاریخ هنر و ادبیات است که مقدمه یک نقد هنری بسزا محسوب میگردد و چشم انتظار همه هنردوستان و ادب پرستان بر این طلیمه درخشان دوخته است تا که همت گمارد و این مشکل برآورد.

دکتر محمن هشترودی



«... زیرا کیست که بداند چه چیز برای زندگی انسان نیکوتر است و در مدت ایام حیات باطل وی که آن را مثل سایه صرف مینماید، کیست که انسان را از آنچه بعد از او زیر آفتاب واقع خواهد شد مخیر سازد؟ معلوم انسانی»

« از باب ششم کتاب جامعه »